

۱۱۷ - نقره‌هایی آونخته

صورتان نادان تنگ چشم : این پیامبران مسووه ها، کمال
بیکاران و ادی بیداد ،
خشم آکنان یارچه های آباد ،
در نزمی پیروزی کلم شده اند .

آدای هزاره های در هم
بلور در بلور . نقره‌هایی آونخته اند .
زمان موزی و حسرت کشند ،
سرت بلع پر هیزکاری د
بگلش به تناسب ،
گلش ،

در اشکانی تورهای خوش خفته اند .

حسن مکاری

۲۰۶

گرم چون بدرودی در اسب جاری
ایستاده در کنارش کودکی های دور
پرسنده بر آنچه که جان حسنه را با خودش برده است
سز تنگائی شبانه را می نوازم

میرنده ای بابل شوده است و
سرهای دور دست می خواندم
رافه بی بازگشت زمان را
با آخرین بوسه ها به یاران شان خواهیم داد و
زمان به بوسه ما پایسته .

و بار این کار را با هیچ کس به میان نمی آوریم لکن است
در آن روز که خواهیم بنمود
بود خواهیم شدن در راه، راه خواهیم شدن در لود
دنا تره های آبی کودکان را بیار خواهند آورد
در غم یاست دیشان
بود خواهیم شدن در راه و راه خواهیم شدن در لود
حن مکاری است ۲۰۶

۱۱۹ - سرب فراموش، فراموشی در

ره آورد هستی های دور دست ،

در زخمه سازه های مزار ،

به دست افشانی های بی پایان خویش می اندیشند .

کودکان امید ، جوانه های پرش های خفته را ،

کنجکاوانه می نگرند ،

و دیوارهای گلی خانه های منجمد با عسین باران باری

فرد می باشند .

آینه ، رنگ خورشید می گیرد ،

گذشته شان های سبز خویش را ،

به گذر فراد و می بند .

مردان سینه های تنگ از هوای دست نایافتنی پر می سازند ،

و زنان دستان مهربانی بر چشمان نینه باز شان می بند .

جان تازه شده می شود ،

نشانی از آنسوی باز آمده است

و اینبار سرب را فراموش کرده است .

حسن نهای آریه ۲۰۰۱

نمای سبزه های فراموشی
جان تازه شده می شود
و سرب فراموشی آریه
در کرد

۱۲۰. فرا سوی تارکی، آن سوی ندالسن

فرا سوی تارکی، در آن سوی ندالسن حیسان است،
شراب آلوده .

یارهای همیشه زنده سنجاب رفته اند
و در قرآن ناز ،

مهر لونه ، می پابندشان

پری یاس واره نگهبان یارهای ما ،
در اندیشه پاکیزه خویش
بیداری را نوبه می دهد .

در آن روز که نتوانیم بود ،

باید آوری یارهای فراخ شده

دو باره زنده خواهیم شد .

یارهای ما یکدیگر را بیاد خواهند آورد ،

در فرا سوی تارکی ، در آن سوی ندالسن ،

یارهای ما یکدیگر را بسیار خواهند آورد .

۲-۱
سنگ آسمانی

۱۲۱ - رهائی زندگی

بهار در هفته پنجاه خورشید
فردای خورشید و شبهای ماه را از ما می‌گریزاند .
نویس کارزاری هرمان در فراموشی ^{شده} می آید .

* * *

بازگشت ساره در بار و سردهای خالی سنگین
زندگی خدایان خورشید آفریده اش را ،
چون یایه - ستونهای انبارهای داره با من پنجاه
به لرزه در آورده است .

* * *

در خاطر ما آفتاب بریاست
طوفانهای مژگن در راهند

* * *

آدمیان کلبه بگری را خواهند پرکیده :

"تن نه ای از خدایان خورشید رفته"

و هیچ نخواهند یافت

طوفانهای بربت خدایان را خواهند شکست .

ستونهای انبار - داره با فرد خواهند نخلطید ،

ان بن خرات زاده خواهند شد ،

با داره هائی در بگری ،

حسن طاهری مایه ۲۰۰۷

رهائی زندگی

خدای خدایان هر یکبار
آنگاه آسمان در یکدای تازه خواهد بود